

از گفت و گوی ادیان تا اقلیت ارمنی خراسان

پروفسور سیدحسین امین

استاد پیشین کرسی حقوق دانشگاه گلاسگو کالیدونیا

□ بحث‌هایی هم چون تعدد ادیان، پلورالیسم (کثرت‌گرایی) دینی، حقوق اقلیت‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها و ادیان در خلأ شکل نمی‌گیرد. چه خوب است که اول در همین خانه‌ی پدری خودمان، همسایگان نزدیک‌مان را شناسایی کنیم و بعد با کلیسای ارتودوکس یونان و فلان و بهمان خام‌خام لیبرال آن سوی جهان به گفت‌وگو بپردازیم. کتاب **کثرت‌گرایی دینی و حقوق بشر** من که چندین سال پیش چاپ شد، اکنون نایاب است.^۱

گفت‌وگوی ادیان و تمدن‌ها (در برابر فرضیه‌ی برخورد ادیان و تمدن‌ها)، تنها یک بحث نظری نیست، بلکه اهمیت اجتماعی و انسانی در سطح ملی و بین‌المللی دارد. به این دلیل، با تکیه بر این واقعیت که چراغی که در خانه رواست، به مسجد حرام است، می‌پردازم به نکته‌ی تاریخی از قلب خانه‌ی پدری یعنی از خاک پاک ایران و خطه‌ی خوب خراسان.

اکثر محققان، ارمنیان را از اقوام هند و اروپایی (= هم‌ریشه با آریاییان) می‌دانند. ارمنیان باستان، اهورامزدا را با نام «آرامازد» پرستش می‌کردند. بعدها جمعی از ارمنیان در اولین سده‌ی میلادی، به کیش مسیحی درآمدند، اما رسمیت یافتن کیش مسیحی در ارمنستان تا قرن سوم میلادی طول کشید. از جهت سیاسی هم نه تنها ارمنستان از عصر مادها و هخامنشیان به تناوب بخشی از قلمرو ایران با گستره‌ی

عظیم ایران باستان بوده بلکه بخشی از ارمنیان از هزاره‌ی اول پیش از میلاد در بخش‌هایی از همین حیطه‌ی محدودتر مرزهای سیاسی کنونی ایران (آذربایجان غربی) می‌زیستند و بخشی دیگر در طول قرون و اعصار از برون مرز به بخش‌های مختلف ایران زمین کوچ کردند.^۲

شاه‌عباس صفوی در ۱۰۱۲ق، پنجاه هزار ارمنیان ساکن قارص تا جلفا و ایروان را به اصفهان، چهارمحال، گیلان و مازندران کوچ داد. نادرشاه هم شش هزار تن از ارمنیان قارص و ارزروم را به خراسان کوچانید.^۳

آقامحمدخان قاجار، مرزهای ایران را دوباره به حدود و ثغور عصر صفوی رسانید. اما در زمان فتحعلی‌شاه، شکست ایران از روسیه، در ۱۲۲۸ ق / ۱۸۱۳ م (قرارداد گلستان) و در ۱۲۴۳ ق / ۱۸۲۸ م (قرارداد ترکمانچای) به از دست رفتن بخشی از سرزمین‌های ایرانی انجامید. از آن پس، تعداد زیادی مهاجر (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) از شهرهای ایرانی که به روسیه واگذار شد، به آذربایجان و دیگر ایالات ایران آمدند و از آن جمله در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و اوائل سلطنت مظفرالدین‌شاه یعنی یازده دوازده سال پیش از انقلاب مشروطیت، در پی جنگ‌های روسیه و عثمانی و آغاز اختلافات ارمنیان با دولت عثمانی، یک اقلیت ارمنی (از تفلیس، ایروان، نخجوان،

قره‌باغ و اردوباد) به خراسان هجرت کردند و به تدریج در شهرهای مختلف از جمله نیشابور مستقر شدند و جمعی از ایشان هم ساکن سبزوار شدند و در آن شهر به کار تجارت و صنعت (از جمله تاسیس کارخانه پنبه پاک‌کنی) پرداختند.^۴

کار ارمنیان در سبزوار به حدی رونق گرفت که لرد کرزن هم ضمن اشاره به رونق تجارت در سبزوار از کارخانه‌های ارمنیان مقیم سبزوار یاد می‌کند.^۵ بیش‌تر ارمنیان سبزوار، در کاروان‌سراهای «دروازه‌ی عراق» (غرب شهر) تجارت می‌کردند و یهودی‌ها در کاروان‌سرای «دروازه‌ی نیشابور» در شرق شهر.

یکی از نکته‌های جالب تاریخی در باب ارمنیان سبزوار در عهد ناصرالدین‌شاه، مراده‌ی بزرگ‌ترین عالم دینی این شهر یعنی حاج میرزا ابراهیم شریعتمداری سبزواری (وفات شوال ۱۳۱۵ ق) با آن‌هاست. شریعتمدار بسیار مرد متمولی بود و علاوه بر اموال غیرمنقول، نقدینه‌ی قابل ملاحظه داشت. قسمتی از اموال منقول شریعتمدار، هدیه‌هایی بوده است که حکومت‌های محلی هم چون امیر قائن از بیرجند، عمادالملک از طبس، شجاع‌الدوله از قوچان، سهام‌الدوره از بجنورد به تعارف نزد او می‌فرستاده‌اند. حقوق و وجوه شرعی و بریه نیز نزد او جمع می‌شده است. از غریب کارهای این بزرگوار آن که نقدینه‌ی خود را به بازرگانان ارمنی که در سبزوار به تجارت پنبه مشغول بوده‌اند، به ربا می‌داده است و ربح آن را می‌گرفته. و این کار را علنی و بدون پرده‌پوشی می‌کرده است. خواص او می‌گفته‌اند که شریعتمدار به لحاظ آن که قدرت بر اخذ جزیه از مسیحیان ندارد، به اجتهاد خویش چنین راه‌حلی را برگزیده است.

نصرالله توسلی در یادداشت‌های خود از مشارکت ارمنی‌های سیزوار در ذی‌قعدةی ۱۳۱۳ ق در مراسم جشن پنجاه سال سلطنت ناصرالدین‌شاه که به عزای او و جشن تاج‌گذاری مظفرالدین‌شاه انجامید، سخن گفته است و دست‌خط او در نشریه‌ی **حافظ**، عیناً گراور شده است.^۶

در اواخر قاجاریان، تعداد ارمنیان مقیم سیزوار مجموعاً سی تا سی و پنج خانوار بیش‌تر نبود که بیش‌تر در محله‌ی دروازه‌ی عراق (دروازه‌ی تهران) آن شهر سکونت می‌کردند. خانواده‌های مهم ارمنی سیزوار عبارت بودند از: خواجه توریانس، مگردیچیان، سرکیسیانس (تحت زعامت سرکیس اهناز اریانتز در گذشته‌ی ۱۹۲۱ م)، تومانیان (طومانیانس صاحب کاروان‌سراییی که به نام وی به کاروان‌سرای تومانیان مشهور شد)، ماردوروس (مارتروس که در دروازه‌ی عراق کارگاه مشروب‌سازی داشت و همسرش آن‌ها را به هم‌کیشان‌شان می‌فروخت)، حق‌نظریان (که یکی از افراد خانواده‌ی ایشان به نام نرسیسر حادثه‌ی ناموسی به قتل رسید)، موشق آویان (آوانیان)، آوادیس مانوکیان، تیگران بابایان (رییس شعبه‌ی بانک روس در سیزوار)، اندریاس، میناس، یوگور و گریگوریان، غریبیان و...^۷

دکتر قاسم غنی در جوانی قصد ازدواج با دختری (به نام هلن ترمگردیچیان) از یکی از همین خانواده‌های ارمنی مقیم سیزوار را داشته است و من آن موضوع را در کتاب کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی به بحث کشیده‌ام که البته درجه‌ی تسامح و تساهل دینی متمدانه‌ی هم‌وطنان ما را هم نشان می‌دهد.^۸

در انقلاب مشروطیت، ارمنیان به

آزادی‌خواهان پیوستند. بیرم‌خان ارمنی از سرداران مشروطه شد و تعداد ۵۸ نفر از ارمنیان در درگیری‌های مشروطیت به شهادت رسیدند.^۹ در طول این مدت، روابط بین ارمنیان و اهالی سیزوار بسیار دوستانه بود، الا این‌که در یک مورد که مردی ارمنی به نام نرسیس حق‌نظریان با زنی کولی و مسلمان رابطه پیدا کرده بود، هم‌زمان با اختلاف مشروطه‌طلبان و مستبدان و دو‌دستگی‌های محلی برخاسته از آن، مستبدان مقیم سیزوار مرد ارمنی را کشته و زن را سنگسار کرده بودند. این داستان را کنسول انگلیس در **کتاب آبی** چنین گزارش کرده است:

«در ۲۸ بهمن ۱۲۸۵ به تهران خبر رسید که در سیزوار جمعی از متعصبین، یک نفر ارمنی تبعه‌ی روس را به جرم این‌که با زنی مسلمة مرادده‌ی نامشروع داشت، به قتل رسانیده و آن زن را دستگیر و مقتول ساخته‌اند و جسد هر دو را در حضور عامه سوزانیده‌اند.»^{۱۰}

مادربزرگ من (مادر مادرم مسماّت به «حاجیه آغاییگم عربشاهی» که شیرزنی زاده‌ی سیزوار بود و سال‌های آخر عمر را در تهران زیست و در وادی‌السلام قم دفن شد)، آن زن کولی بیچاره را دیده بود که فریاد برمی‌آورد: ناموس شاه و گدا فرق ندارد. با من چنین نکنید.

این حادثه‌ی تاریخی، موضوعی کاملاً استثنایی بود. یعنی جنبه‌ی ناموسی داشت و ما ایرانیان به سنت اسلام خودمان (به خلاف اروپاییان که روابط جنسی هر فرد اعم از خویش و بیگانه را ناظر به اراده‌ی خود آن اشخاص بالغ می‌دانند)، نسبت به جرم‌های ناموسی حساسیت فراوان داریم. اما از این مورد استثنایی که بگذریم، در سیزوار هیچ‌گونه سخت‌گیری یا تبعیضی

نسبت به ارمنی‌ها دیده نشده است و روابط بسیار حسنه‌ی در آن زمان بین مردم سیزوار اعم از بومی و مهاجر، مسلمان و مسیحی و متشرع و متصوف وجود داشته است.

امیدواریم که این حسن ارتباط و رابطه‌ی حسنه همیشه بین همه‌ی باشندگان این خاک پاک اعم از اکثریت و اقلیت‌های دینی و مذهبی و قومی و زبانی برقرار بماند. ایدون باد. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- امین، سیدحسین، حقوق بشر و کثرت‌گرایی دینی، تهران، انتشارات ترفند، ۱۳۷۸.
- ۲- برای اطلاعات جامع ر.ک. «ارمنستان»، **دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی**، زیرنظر سیدمحمدکاظم بجنوردی، ج ۷.
- ۳- هویان، آندرانیک، **ایرانیان ارمنی**، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱، صص ۱۵-۱۹.
- ۴- سرکیسیانس، آرا، «معلم من آشیک حسن»، **ره‌آورد**، ش ۷۹ (تابستان ۱۳۸۶)، ص ۲۱۰.
- ۵- کرزن، لرد جورج، **ایران و قضیه‌ی ایران**، ترجمه‌ی وحید دامغانی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۳۶۰.
- ۶- **ماهنامه‌ی حافظ**، شماره‌ی ۴۵ (مهر ۱۳۸۶)، ص ۱۲.
- ۷- بیهقی، محمود، **دایرة‌المعارف بزرگ سیزوار**، سیزوار، نشر آژند، ۱۳۸۳، صص ۱۱۶-۱۱۸.
- ۸- امین، سیدحسین، **کارنامه‌ی غنی: تحولات عصر پهلوی**، تهران، دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، صص ۱۹۰-۱۹۱.
- ۹- هویان، همان‌جا.
- ۱۰- **کتاب آبی**، چاپ احمد بشیری، ج ۱، ص ۳۳.

وطنیه

تو را ای وطن! ای وطن! دوست دارم
تو را ای سرای کهن دوست دارم
تو را ای مهین مام میهن همیشه
چنان مادر خویشتن دوست دارم
سیدحسین امین

آرامگاه دهخدا و....

خندند بر آن دیده کاین جا نشود گریان!!



علی اصغر شیخ رضایی
استاد ریاضیات

□ روی سخن با آقای دکتر محمدباقر قالیباف استادیار محترم دانشگاه و شهردار تهران است. منظور از این نوشته یادى از رادمردى فرزانه و فرزند صالح و پاک نهاد از ایران زمین - علامه علی اکبر دهخدا - است.

آقای قالیباف! راقم این سطور تجربه و سابقه‌ی ۵۴ سال تدریس روی کوله بار خود دارد، پس باید به شما بگویم: افتخار می‌کنم به کیان خود و سرافرازم به داشتن فردوسی، مولانا و حافظ و سعدی و خوارزمی و ابن سینا و دهخدا و فروغی و دکتر ستوده‌ها و دکتر محبوب‌ها و...
چندی پیش مشاهدات خود را به مسئولین مدعی دارای فهم و دانش تذکر دادم. نه تنها اقدامی نکردند، اعتنائی هم نفرمودند. فقط و فقط وزیر ارشاد وقت در نامه‌ای از توجه من به بزرگ مردان صحنه‌ی ادب فارسی تشکر نمود و بس!

حکایت را برای شما بازگو می‌کنم. چون می‌دانم جناب‌عالی از پشت میز شهرداری تهران باز هم به کلاس می‌روید. لذا به این چند خط نوشته از صمیم قلب برخاسته توجه بفرمائید و تا دیر نشده همتی و اقدامی بفرمائید و برای این که دستورات شما فراموش نشود شخصاً نظارت فرموده تا شخصیت واقعی این نازنین مرد و سجاده‌نشین (محراب ادب فارسی) به او بازگردد و احترامی در خور شأن او و مقام و دانش او به او گذاشته شود.

... طبق معمول به روال سنت (البته سنتی شایسته) به زیارت اهل قبور و فاتحه‌ای برای اموات (مخصوصاً پدر و مادر) به ابن بابویه (شیخ صدوق) رفتیم. بعد از قرائت فاتحه و شستشوی سنگ قبر و طلب مغفرت، مشغول قدم‌زدن و خواندن نوشته‌های سنگ‌های قبور شدم. سنگ قبر مرحوم شمشیری (مبارز میهن‌پرست واقعی)، شادروان غلامرضا تختی (رونده‌ی راه و طریق پوریای ولی) و دیگران... در ضلع غربی سردر اطاقی با در و شیشه‌ی شکسته و رنگ و رویی رفته نوشته بود: «آرامگاه خانواده‌ی علی اکبر دهخدا» از شیشه‌ی شکسته به داخل نگاه کردم سنگ مزار مرحوم دهخدا و برادرش و همسرش را خواندم..... و سپس نگاه کردم به آنچه که بر در و دیوارش رفته بود و رفته است!!! خندند بر آن دیده کاین جا نشود گریان!

از خادمین و افرادی که در آن جا حق آب و گلی دارند، پرسش کردم و علت خرابی و وضع ظاهر آرامگاه دهخدا را پرسیدم. با صراحت گفتند: از «مرکز» دستور داده‌اند که چون دهخدا با «نخست وزیر» وقت «اواخر

عمر خود» صمیمتی حقیقی و فراوان داشته نباید به او توجهی کرد! حال کدام «مرکز»؟ و دستور دهنده چه شخصی می‌باشد؟ نمی‌دانم!!! فقط می‌دانم به آرامگاه «دهخدا» از طرف وزارتخانه‌ی مسئول اصولاً توجهی نشده است. و ترمیم شیشه‌های شکسته فقط و فقط از طرف منسوبین دهخدا بوده است. این ساختمان هم در حال از بین رفتن است.

چند سال پیش «برخی» در فکر تضعیف سازمان انتشارات لغت‌نامه‌ی دهخدا بودند (ملک محل استقرار آن وقف خاص شادروان دکتر محمود افشار است). به همت آقای خامنه‌ای که در آن ایام در مسند ریاست جمهوری انجام وظیفه می‌نمودند، از این کوته‌نظری و حسادت به وسیله‌ی کمک مالی به بودجه‌ی آن و در سایه‌ی درایت و فکر صحیح زنده یاد دکتر سید جعفر شهیدی و همچنین جناب دکتر محمد دبیر سیاقی جلوگیری شد و باز چراغش روشن و پژوهندگان عضو آن امیدوار شدند... که هنوز هم روشن است و انشاءالله روشن هم خواهد بود.

آیا پاداش دهخدا این است که این رفتار با او بشود؟! آیا وقت آن نرسیده به فکر خدمتگزاران واقعی ادب فارسی این مرز و بوم باشیم؟! آیا شخص شما به این نتیجه نرسیده‌اید که با همتی مردانه و فرزانه وار جلوی این رفتار مخرب و ناپسند و بدون منطق و دور از اسلام را بگیرید؟! و ساختمان را نوسازی نموده و آرامگاهی در خود شأن او بسازید؟!

همتی بفرمائید و یقین داشته باشید: خلف شما هیچ وقت نخواهد گفت سلف من اشتباه کرده است! از شما جز این انتظاری نیست... درجات ترقی و شرف و اعتبار یک ملت منوط به احترام به بزرگان علم و فرهنگ و دانش آن می‌باشد. «آنان!!» که خلاف این می‌دانند باید بفهمند که: این نی هفت بند زیر خاک خفته که از جدائی‌ها حکایت‌ها دارد و این سجاده‌نشین به حق و مطلق محراب ادب پارسی و این رادمرد از جهان رفته که عشاق ادب و فرهنگ و علم ایران زمین و میهن پرستان دشمن ستیز از محضر و آثارش بهره‌ها برده‌اند نگیان گهریاری است بر تارک دانش و آموزش و ادب ایران.

من فرهنگی و کلیه‌ی فرهنگیان حق جو و حق پرست، از آن افرادی که مطالعه را لعنت و علم را نکبت و زحمت می‌دانند، توقعی نداریم (بگذار تا بیافتد و ببند سزای خویش!). از شما توقع داریم که جدا از صحنه‌ی پرماجرایی سیاست و کشمکش‌ها، همتی بکنید.

به آنان که با شکستن شیشه و در و پنجره آرامگاه این عزیزان خود را راضی می‌کنند حتی با مرمت و نوسازی آن مخالفت می‌نمایند، باید هم چون «مهریشت» و همراه نیاکان خود آرزو کنیم:

«..... منزل‌هایی که پیمان‌شکنان، دروغ‌گویان و زورگویان و آدم‌کشان در آن بسر می‌برند از آدمی تهی باد» ایدون باد و ایدون تر باد.